درس هفتصد و یازدهم

سیر جدید در بحث اجتهاد

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم

تعبدی بودن نماز استسقاء

تلمیذ: مسئلهٔ صلاة استسقاء که می‌خوانند چگونه است؟ و احیاناً بارانی هم نمی‌آید؟ و آیا در جایی که اصلاً احتمال بارانی نیست باید خوانده شود؟

استاد: آنچه که ما در شرع داریم تعبد مکلفین به اتیان این فریضه به همین کیفیت و به همان نحوه‌ای است که با رعایت موازین و مستحبات و اینها در آن درج شده است. این یک حکم فقهی و تکلیفی است که باید به این مسئله پرداخته شود و چه‌بسا در بعضی از اوقات حتی ممکن است که باران هم نیاید ولکن تکلیف بر اتیان به صلاة استسقاء هست. بعضی‌ها این مسئلهٔ صلاة استسقاء را بیش از آنکه مشروعیت و اولویت آن را مرتبط به شارع بدانند، این را به خودشان برمی‌گردانند لذا از اینکه یک وقتی بروند نماز استسقاء بخوانند و باران نیاید استیحاش دارند.

من یادم هست در بعضی از نوشته‌هایی ـ خاطرات مربوط به یکی از آقایان بود که البته مدتی است که فوت کردند ـ می‌خواندم که در آنجا نوشته بود:

> ما در فلان‌جا بودیم و مدت‌ها باران نیامد و مردم هم نگران بودند لذا بعضی‌ها پیش ما آمدند و از ما درخواست کردند که صلاة استسقاء بخوانیم و ما استنکاف کردیم و دلیلش هم این بود که اگر ما نماز بخوانیم و باران نیاید، این ضعف شیعه تلقی خواهد شد که در جایی که اکثر اهالی سنّی مذهب هستند، شیعه بیاید نماز بخواند و بعد هم باران نیاید!

ببینید یک فقیه نظرش نسبت به احکام چگونه است! چقدر باید ما از مسئله دور و پرت باشیم که شارع وقتی که تکلیف به صلاة استسقاء می‌کند، به ما مربوط نیست که [باران] می‌آید یا نمی‌آید! ما باید دیدگاه اهل معرفت و توحید را در این مورد ببینیم که اهل معرفت اصلاً از خود، خودی و استقلالی نمی‌بینند که بگویند که بر صلاة استسقاء، آن استسقاء مترتب می‌شود یا نمی‌شود بلکه می‌گویند: شارع حکم به استحباب صلاة استسقاء کرده است والسّلام، تمام شد، ما باید بخوانیم! [باران] نمی‌آید به ما مربوط نیست! مگر ما قیّم دین هستیم؟!

ببینید اینها همه مسائلی است که ریشه در نفس دارد و بعد کار دست [انسان] می‌دهد یعنی فقط مسئله

به صلاة استسقاء منتهی نمی‌شود بلکه قضیه به مسائل اجرایی و بعضی از فتاوای بسیار مهم و حیاتی برمی‌گردد که شخص خود را متولی اسلام می‌داند و برای اینکه کم نیاورد از بعضی از مسائل مهم استنکاف می‌کند! متولی اسلام بنده و جناب‌عالی نیستیم، متولی یک نفر هست و آن‌هم امام زمان علیه‌السّلام است و غائب است، تمام شد و رفت. متولی دین امام زمان است نه بنده و امثال بنده! همهٔ ما وسائط هستیم و وسائلی هستیم که به مقدار تقرب به آن مرتبه، ما فقط آگاهی داریم. ولایت نداریم! ولایت فقط برای اوست.

ولیّ حقیقی دین

ولایت بر دین و ولایت بر شرع فقط اختصاص به صاحب الأمر دارد و بس، تمام! ما به میزان قرب به آن ساحت و حریم اطلاع داریم که در آنجا چه خبر است! یک کسی خیلی اطلاع دارد و اطلاعش، اطلاع به‌عنوان وحدت و عینیت است و آن شخصی است که عارف بالله و ولیّ الهی باشد و مستنبط احکام از مبدأ باشد، این فرد طبعاً به‌واسطهٔ قرب و وحدتی که دارد؛ وحدت در مسیر و در تجلّی و مجلیٰ، به‌واسطهٔ این وحدت آنچه را که مُنشأ از عالم ملاکات هست همان‌طور تشخیص می‌دهد و حالا یا مصلحت در اظهار دارد یا ندارد ولی بالأخره در تشخیص حرفی نیست. ولی بعضی‌ها نه، على حسب المراتبهم التشكيكيّة اینها به آن میزان قرب دارند و آن کسی که از مرحله دور باشد و پرت باشد فتاوای خلاف ما أنزل الله می‌دهد چنان‌که مشاهده می‌شود که چه مسائلی هست و آن کسی که نزدیک‌تر باشد نزدیک‌تر! ولی باز این مصون از خطا و اشتباه نیست. ما فقط همین هستیم؛ یعنی فقط کاری که یک فرد به‌عنوان یک عالم دین انجام می‌دهد فقط [براساس] اطلاع خود و اطلاع دیگران است بس! نه ولایتی دارد و نه وکالتی دارد و نه وصایتی دارد، هیچ! هیچی ندارد بلکه تبلیغ می‌کند.

یک دفتر آگهی روزنامه را ندیده‌اید؟! پیش او می‌آیند و می‌گویند: آقا برای ما فلان آگهی را در روزنامه بزن، می‌خواهیم این مغازه را بفروشیم یا می‌خواهیم یک مغازه بخریم یا فلان دستگاه را نیاز داریم، کارش این است و فقط نشسته است، و با آن شخص ارتباطی ندارد. می‌گوید: آقا پول آگهی این‌قدر است و پس‌فردا هم در روزنامه [چاپ می‌شود]، همین! دیگر نه از طرف او وکیل است و نه ولیّ است، هیچی نیست. در دفتر نشسته است و آگهی می‌دهد، در همین مقدار! کار ما فقط همین است؛ کار ما این است که در دفتر نشسته‌ایم و به افراد آگهی می‌دهیم که مطلب این است، حالا باران نیامد لعلّ اینکه امام زمان علیه‌السّلام نخواهد الآن در فلان‌جا باران بیاید، به ما چه ربطی دارد؟! چه ارتباطی به ما دارد؟! مگر ما در اینجا قیم دین هستیم؟! مگر ولیّ دین هستیم؟! ما در ارتباط با احکام باید چه جایگاهی داشته باشیم؟! همین جایگاه؛ فقط صرف اطلاع یافتن كما هو هو على حَسبِ الاستعداد و الظرفية و السعة، این یک مسئله است. طبعاً یکی به‌واسطهٔ اطلاع بر

مسائل و دوم هم به‌واسطهٔ آن تهذیب و نورانیت، پیدا می‌شود و اصلاً مشخص است که هر مقدار مراقبهٔ انسان بیشتر باشد، بهتر می‌تواند به آن ملاک برسد. این مسئله هست! و اما این قضیه نه، در این مسائل صرف‌نظر از این قضیه، فقط باید یک چیز باشد [که همان صرف اطلاع یافتن بر دین است].

شما که الآن در اینجا می‌گویید که اگر من بخواهم نماز بخوانم به‌عنوان یک عالم شیعه هستم و بعد اگر باران نیاید این وهن شیعه است، به تو چه مربوط است؟! چه ارتباطی به تو دارد؟! آیا خدا در وقتی که تشریع کرده است گفته که اگر در شأن خود نمی‌دانی که بر صلاة تو استسقایی [مترتب] شود، نخوان؟! بسیارخوب اگر این‌طور است هیچ کسی نباید بخواند! غیر از امام زمان علیه‌السّلام چه کسی در شأن خود می‌بیند؟! هیچ کسی نمی‌بیند! همه باید دنبال کارشان بروند. خدا که نگفته است که اگر در شأن خودت نمی‌بینی [نخوان]، اگر تو واجد شرایط هستی بخوان و اگر نیستی نخوان! خب [اگر این‌طور باشد] آدم نمی‌خواند و می‌گوید: آقا ما نیستیم یعنی حکم الهی در این ظرف تشریع نشده است و گفته است که مستحب است امام جماعت بخواند و امام جماعتی هم که در روایات داریم، همین ائمهٔ جماعات هستند؛ همین افراد صُلحا هستند و همین افراد اتقیا هستند، همین‌هایی که بالأخره شیعه هستند با هزار خطا و اشتباه! همین‌ها هستند.[1] این باید برود بخواند و نیت خودش را خالص کند و با این قصد برود که من کاره‌ای نیستم و تکلیفم را انجام می‌دهم، به من چه مربوط است؟! به من چه ارتباط دارد؟! اتفاقاً خیلی قضایا بود و نظایر این مسئله اتفاق می‌افتاد و حتی در زمان ائمه هم اتفاق می‌افتاد که یک نماز استسقایی خوانده می‌شد و [باران نمی‌آمد] و مردم شروع به [اعتراض] می‌کردند، یک‌دفعه باران شروع به آمدن می‌کرد و اصلاً قضیه از این رو به آن رو می‌شد.[2]

در زمان مرحوم آقا سید محمدتقی خوانساری ـ رحمةالله‌علیه ـ ایشان رفتند و دو مرتبه هم نماز خواندند ـ مستحب است آدم دو مرتبه برود و بخواند[3] ـ و بعد هم مسخره می‌کردند و این انگلیسی‌ها که اینجا بودند توپ و تانک‌ها را آماده کرده بودند و خیال می‌کردند می‌خواهد تظاهرات بشود و مردم علیه آنها [قیام کنند]! گفتند که آخر با نماز [که] باران نمی‌آید که اینها بیرون رفته‌اند و دارند نماز می‌خوانند. بعد که ایشان برگشتند، باران آمده بود به حدی که نزدیک بود سیل راه بیفتد! در جایی که یک لکه ابر هم در آسمان در هیچ کجا دیده نمی‌شد! وسط تابستان بود، اصلاً خیلی عجیب بود! باید این مسئله در فقه مورد توجه قرار بگیرد که نماز باران خواندن، شواهدی دارد و شواهدش در اینجا و آنجاست و باید براین‌اساس خوانده بشود. لذا در این

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۴۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، بابُ صلاة الاستِسقاء، ص ۵۲۴؛ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۱۶.

[2] . عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، باب ۴۱؛ باب استسقاء المأمون بالرضا علیه‌السّلام ...، ص ۱۶۷.

[3] . مفتاح الکرامة، ج ۹، ص ۱۸۳؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۰، ص ۴۹۵.

مواردی که شما ذکر کردید [که] این از بحث فقهی خارج است، به یک معنا بله [این‌طور است] این داستانی است و مسائل اجتماعی است و می‌توانیم این را جزو مسائل اخلاقی به‌حساب بیاوریم و مثلاً جزو کرامات و از این‌گونه مسائل نسبت به اشخاص و اینها [به‌حساب بیاوریم] ولی مطلب بالاتر از حیطهٔ کرامات است، در اینجا عرض بنده این است که چرا ما قضیه را به نفس تکلیف برنگردانیم؟! حالا شخص کرامتی داشته است خب فلان شخص هم داشته است! البته خیلی از این نماز باران‌ها براساس کرامت هم نبوده است یعنی گاهی در همین کشورهای سنّی اتفاق می‌افتد که نماز می‌خوانند و باران هم می‌آید. بنده خودم یادم هست یک سال که من عمره مشرف بودم، گفتند که آنجا قحطی و فلان و این چیزهاست و درخواست شده بود که افراد [صلاة استسقاء] بخوانند و اتفاقاً خود ما هم در همان نماز استسقاء که در مسجدالحرام بود حاضر شدیم و رفتیم نماز خواندیم. بعد از یک روز یا دو روز [باران آمد] که اصلاً برای خود ما عجیب بود که اهل تسنن نماز بخوانند باران می‌آید و ما می‌خوانیم نمی‌آید! قضیه چیست؟! خیلی عجیب است، باران آمد که [قطره‌های آن بزرگ بود] و اصلاً چیز عجیبی بود و آب راه افتاده بود و چه وضعی [شده بود] و مردم خیلی شادی می‌کردند. یادم هست که در خیابان‌ها چه هلهله‌ای می‌کردند و ماشین‌ها بوق می‌زدند که باران آمده است! نماز باران خوانده بودند.

اینها مطالبی است که خلاصه نشان می‌دهد ما نباید در کار خدا فضولی کنیم و ما نباید تصور کنیم که محور عالم قرار گرفته‌ایم، مسئله این است! ما محوریت نداریم، ما فقط یک آگاه کننده هستیم همین، تمام شد! ﴿وَ مَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ﴾[1] فقط همین است! خدا به آن کسی که پیغمبرش است این را می‌گوید! ما آمدیم پا بالاتر از جای رسول‌الله می‌گذاریم و می‌گوییم: قوام دین به‌وجود ما بستگی دارد و اگر ما نباشیم دینی وجود ندارد، اگر ما نباشیم چیزی وجود ندارد! لذا گاهی اوقات اتفاق می‌افتد...

یک بنده خدایی بود چندی پیش شنیده بودم که نماز استسقاء خوانده بود و [باران] نیامده بود، گفته بودند: دوباره بخوان! گفت: بابا یک دفعه رفتیم آبرویمان رفت دیگر نمی‌رویم، یکی دیگر برود! یک دفعه آبروی ما رفت یعنی چه؟! این همین است! نفس ما همین است که ما داریم دین را به خودمان مرتبط می‌کنیم، دین ارتباطی به ما ندارد! ﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا فِتۡنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَتَهۡدِي مَن تَشَآءُ﴾[2] حضرت موسی می‌گوید: دین به من ارتباط ندارد به تو ارتباط ندارد ما به کوه سینا می‌رویم و برمی‌گردیم و همهٔ خلق سامری

---

[1] . سوره نور (۲۴) آیه ۵۴. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۳۹:
ترجمه: «و بر عهده و پیمان پیغمبر نیست چیزی مگر رساندن [آشکارا].» (محقق)

[2] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.
ترجمه: «این جز آزمایش تو نیست و هرکه را خواهی بدان گمراه کنی و هرکه را خواهی هدایت کنی.» (محقق)

می‌شوند و دنبال آن سامری [می‌روند] و سامری پرست می‌شوند! یک تغییر و تبدل پیدا می‌شود و مردم این‌طور می‌شوند، خب بشوند! مگر قرار بر این است که مردم از آن اول تا آخر همه سلمان باشند؟! نه آقا، پس این امتحان‌ها برای چیست؟! این بالا و پایین‌ها برای چیست؟! این نوسانات برای چیست؟! تا مردم مواردی را نبینند که آن موارد بتواند قابلیت این را داشته باشد که آنها را در آن مسیری که هستند نگاه دارند، پس از کجا بین کافر و مؤمن حدّ فاصل می‌آید؟! از کجا می‌آید؟! اگر قرار باشد با فرستادن هر پیغمبری ظفر و نصر و غلبه همراه باشد پس دیگر میزان برای ایمان و کفر از کجا برای انسان حاصل می‌شود؟! طرف تا پیش آن می‌آید یک نگاه می‌کند و فوت می‌کند مثل مارمولک می‌شود! آن یکی تا می‌آید چپ نگاه کند، یک نگاه می‌کند و سنگ می‌شود به دیوار! خب دیگر کافری نمی‌ماند، کسی نمی‌ماند! دیگر نه ابوسفیان می‌ماند و نه ابوجهل می‌ماند! می‌گویند تا به هرکسی نگاه کرد ... .

خدا به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام علم غیب داد و نگاه کرد [دید] دارند آنجا کار خلاف می‌کنند. گفت: خدایا نسل این فلان فلان شده‌ها که دارند خلاف می‌کنند را از دنیا بردار! آنجا را هم نگاه کرد [و دید در آنجا هم کار خلاف می‌کنند، همین کار را انجام داد]. ندا آمد چه خبر است بابا؟! کمی چشمانت را باز کردیم داری کل خلایق را از ما می‌گیری! این را بگیر و آن را ببند و آن را فلان کن! بنده‌های من همین هستند، پس من توبه را برای چه گذاشتم؟! استغفار را برای چه کسی گذاشتم؟![1] اگر این‌طور است در هر خانه‌ای نگاه می‌کند باید آن را به هوا ببرد چون بالأخره کم خانه‌ای می‌ماند که ...! علی می‌ماند و حوضش! خدا می‌گوید: چه شده است چشمت را باز کردیم نمی‌توانی طاقت بیاوری؟! ما این‌همه داریم نگاه می‌کنیم، ملائکهٔ ما دارند نگاه می‌کنند و چشم‌هایشان را می‌بندند! حالا مسئله به این کیفیت است.

اهمیت مسئلهٔ خطیر فتوا دادن

این قضیه قضیه‌ای است که به‌خصوص برای یک فقیه در مقام اجتهاد و خیلی خطرناک‌تر و خیلی خطرناک‌تر در مقام افتاء [مهم است]، حالا اجتهاد برای خودش است ولی افتاء برای بقیه است. در مقام افتاء باید مواظب باشد بر اینکه نه‌تنها دین ربطی به او ندارد و به‌اندازهٔ سر سوزنی ارتباط به او ندارد بلکه همه دربست و صددرصد مربوط به صاحب‌العصر است والسّلام! یک سر سوزنی ارتباط به ما ندارد و باید در مقام اجتهاد این را داشته باشد که ای امام زمان، اینکه الآن من دارم این مدرک و این مرجع را می‌بینم به‌خاطر این است که خودت گفتی بیایم و ببینم والاّ من نفهمم و جاهلم و هیچی سَرَم نمی‌شود! با این دید باید نسبت به

[1] . الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۵؛ بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۷۷.

مدارک و مراجع نگاه کرد آن‌وقت او هم لطف می‌کند و یا عین یا نزدیک به آنچه که مورد نظر اوست القاء می‌کند و دیگر سر از آنجا درنمی‌آورد که بگوید که وقتی دخترها در دانشگاه بروند برای اینکه دیگران نروند عیب ندارد که حجابشان را بردارند! دست شما درد نکند! عجب! یعنی همان‌که خود استعمار می‌خواهد و همان‌که کفر می‌خواهد! ما داریم با دست خودمان آنکه کفر می‌خواهد را انجام می‌دهیم، او هم همین را می‌خواهد که بی‌حجابی و ولنگ‌وواز باشد و دربه‌دری باشد و هتک نوامیس و اینها باشد! یعنی الآن اگر امام زمان علیه‌السّلام حضور داشت فتوا می‌داد: ای دختران مسلمان و شیعه در ترکیه! همه چادرهایتان را بردارید خلاص، راحت شوید که دیگر باکی بر شما نیست! زیرا اگر شما نروید آنجا اشخاص دیگر می‌روند.[1] فردا هم به همین ملاک می‌گویند که شلوارهایتان را دربیاورید که اگر درنیاورید اشخاص دیگر درمی‌آورند پس شما زودتر از آنها در بیاورید! ملاک همین است دیگر؛ ملاک این است که دیگران [چه فکر می‌کنند]! خودش هم مثل دیگران می‌شود! همهٔ اینها به‌خاطر دور بودن از ولایت است همهٔ اینها به‌خاطر این است که این مشکل و این معضل حل نشده است! ما در اینجا فقط باید صِرف آگاهی و اطلاع را داشته باشیم ولی خودمان را همه‌چیز می‌دانیم!

به‌طورکلی و به‌خصوص در مبانی فقهیه، این مسئله اتفاقاً مسئلهٔ مهمی است که من این مطلب را اگر خدا توفیق بدهد به‌دنبالش هستم و وعدهٔ سر خرمن نیست و نبوده است و خودم پیگیر هستم! مطالبی که به‌طورکلی تابه‌حال مطرح می‌شده است، در کلیهٔ مباحث نظری چه مباحث فقهی و [چه مباحث فلسفی] این یک چیزی است که به نظر من جای آن در فقه ما و در فلسفهٔ ما خالی است و آن این است که مسائل فقهی ما فقط یک مسائل و روند خاص خودش را دارد که یک سری مدارکی هست حالا آیات، سنت، روایات، رجال و امثال‌ذلک باشد که این یک روندی دارد که شخص از یک نقطه به نقطهٔ دیگر می‌رسد و طبعاً در این سیر گاهی اوقات به نتیجه می‌رسد و گاهی اوقات نتیجهٔ خلاف برای او حاصل می‌شود، در مسائل فلسفی هم همین‌طور است.

یک‌سری مسائلی که فقط در جنبهٔ فلسفه بحث می‌کند و نسبت به مطالب فلسفی، خشک و دودوتا

---

[1] . سایت آیةالله مکارم شیرازی، بخش استفتائات:

سؤال: وظیفه خواهران دانشجوی مسلمان ترکیه و دیگر کشورها نسبت به رعایت حجاب در دو فرض زیر چیست؟ ۱. شرط گذراندن تمام ترم‌های دانشجویی در دانشگاه‌های تحت مدیریت آن‌ها، رعایت نکردن حجاب شرعی است. ۲. شرط اتمام چندترم باقیمانده از رشته خاصی در دانشگاه ترک حجاب است.

جواب: با توجه به اینکه اگر دختران مسلمان و متدین دروس عالی را نخوانند تنها افراد بی‌بندوبار و لامذهب پسته‌ای مهم را اشغال می‌کنند، به افراد متدین اجازه داده می‌شود که حجاب را در خصوص مواردی که ضرورت دارد رعایت نکنند، ولی در غیر آن موارد حتماً مراعات نمایند.

چهارتا جلو می‌آید و مطالب را دسته‌بندی می‌کند. البته این روشی بوده که تابه‌حال براین‌اساس بوده است. ما نسبت به مطالب دیگر یک هم‌چنین مسئله‌ای هم داریم.

تحول در بیان مسائل فلسفی

یکی از مسائلی که از مدت‌ها مورد نظر من بود و من می‌خواستم این را نسبت به مسائل فلسفی اعمال کنم ـ اگر خدا بخواهد و شاید یک مقداری از حجم اشتغالات ما کم شود ما به این قضیه بپردازیم البته اگر خدا بخواهد ـ آن این است که مسائل فلسفی همراه با سایر جهات و آن حقایق خارجیِ نفس‌الأمری چه در مسائل تکوینی یا مسائل تشریعی و امثال‌ذلک مورد بررسی قرار بگیرد یعنی همراه با آن باید این مسائل مطرح باشد.

یک فیلسوفی که می‌خواهد نسبت به مسئلهٔ علت و معلول بررسی کند بدون اطلاع بر اعجاز انبیاء و خوارق عادات نمی‌تواند این مسئله را بررسی کند یعنی اگر یک شخصی بیاید و کنار ... بله، ممکن است یک شخصی بیاید و مسئلهٔ علیت را فقط از یک دریچه یا در مقام استعداد و فعلیت همین‌طور یا به‌خصوص حالا در حرکت جوهری و اینها که در آنجا صحبت شد [مطرح کند]، اگر انسان بخواهد بررسی کند نمی‌تواند من‌حیث‌المجموع فقط و فقط براساس مشاهدات عینیهٔ روزمرهٔ خودش نگاه کند زیرا پدیده‌هایی که اتفاق می‌افتد فقط منحصر در یک مجرا نیست. ما یکی از آنها را می‌بینیم که الآن این درخت سبز می‌شود باغبان می‌کارد یک نهال بوده بعد بالا می‌آید این یکی از آنهاست. هزاران هزار پدیده داریم که این پدیده‌ها از دیدگان ما غائب است و پدیدهٔ خارج است، مگر نباید مبانی فلسفی ما براساس حقایق و عینیت تکوینی خارجی باشد؟!

نقد نظریهٔ علامه طباطبایی در مسئلهٔ علیت

وقتی علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در مسئلهٔ علیت به این نقطه می‌رسد که علیت فقط برداشت زمان است ولی نفس آن حقایق عرضیه که عبارت از تبدّل جوهر به جوهر دیگری تا وصول به آن فعلیت است باید باشد،[1] وقتی به این نتیجه می‌رسد از کجا می‌رسد؟! از همین برداشتی که نسبت به وقایع خارجیه که انسان پیدا می‌کند و می‌خواهد این وقایع خارجیه را در ماوراء الطبیعه تسرّی بدهد می‌رسد ولی وقتی که انسان از دیدگاه دیگری می‌خواهد به این قضیه نگاه کند و خودش مشاهده می‌کند یا خودش تجربه می‌کند یا خود آن شخصی که می‌خواهد نظریه بدهد تجربهٔ این مسئله را می‌کند و یک خارق عادتی از او سربزند یااینکه نه، خودش مشاهده می‌کند و مطلب را می‌فهمد و یااینکه از او سؤال می‌کند و به کُنه مطلب

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مهر تابان، ص ۳۷۵.

می‌رسد که قضیه این‌طور نیست و اصلاً تبدّل جوهر به جوهری نیست، تبدّل یک جوهر به جوهر دیگر است همین! دیگر بین این دو فاصلی نمی‌تواند بیفتد آن‌وقت از اینجا پی می‌برد به‌اینکه در تحقق اعیان خارجی برای رسیدن به یک فعلیت و یک صورت، نیاز به حصول جواهر متدرجةُ الحصول نیست. الآن یک‌مرتبه یک نظریهٔ فلسفی زمین تا آسمان تغییر پیدا می‌کند. این از کجا پیدا می‌شود؟! وقتی که این را می‌بینی این را هم ببین نه‌اینکه تنها این را ببینی! این را هم ببین، این را هم ببین، این را هم ببین!

امام رضا علیه‌السّلام که به‌صورت اسد بر قُماش اشاره می‌کند،[1] امام رضا چه می‌کند؟ آیا سلسلهٔ طولیه را طی می‌کند [یا] سلسلهٔ عرضیه را [طی می‌کند]؟ عرضیه کجا بود؟! خاکی نیست، صورتی نیست، مسئله‌ای نیست و هیچی نیست! اگر به امام رضا بگوید: این صورت را تو خلق کردی ...، آیا نعوذ بالله حضرت بالأخره نسبت به فعلی که انجام می‌دهد شاعر هست یا نه؟! خودش شاعر بر این است که این ارادهٔ او اولاً به چه تعلق گرفته است و ثانیاً به چه چیزی و هَلُمَّ جرّاً. اگر از حضرت سؤال کنی ـ من دارم از طرف حضرت جواب می‌دهم! ـ حضرت هم می‌گوید: من یک اراده بیشتر نکردم و این صورت را تبدیل به عینیت کردم تمام شد!

تلمیذ: تبدل آن مضغه و علقه که قرآن ناظر به آن است، قرآن در اینجا چه مطلبی را می‌خواهد ارائه بدهد؟

استاد: می‌خواهد سیر تکوینی‌اش را بگوید.

تلمیذ: نسبت به شیر که سیر تکوینی نیست!

استاد: خب آن یکی و این‌هم یکی!

تلمیذ: قرآن می‌خواهد یک قاعدهٔ کلی ارائه کند.

استاد: آن قاعدهٔ کلی چیست؟

تلمیذ: البته من مؤیّد نیستم، از باب اینکه خود قرآن دارد این بحث حرکت [را مطرح می‌کند!]

استاد: اگر می‌خواست قاعدهٔ کلی ارائه کند نمی‌آمد قضیهٔ حضرت عیسی علیه‌السّلام را بگوید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ﴾[2] کجای این قاعدهٔ کلی است؟! اتفاقاً می‌خواهد خَرق قاعدهٔ کلی کند. یا در قضیهٔ آدم که نمی‌آید این قضیه را مطرح کند ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾.[3]

تلمیذ: آنجا می‌خواهد چه بگوید؟ می‌خواهد چه مطلبی را ارائه بدهد؟

---

[1] . عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۱۶۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸.

[2] . سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۹۹:

«تحقیقاً مثل عیسی در نزد خداوند، مثل آدم است.»

[3] . سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. افق وحی، ص ۱۵۷:

«زمانی که از جهت خلقت مادّی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم آنگاه در برابر او سجده آورید.»

استاد: سیر حرکت نفس از عالم جمادی به‌سمت عالم انسانی، می‌خواهد این را در اینجا بیان کند که این نفس قدرت و قابلیت این را دارد که از یک وجود غیرمتحرک به حیاتِ حیوانی، کم‌کم متبدل شود تا به آن مرتبهٔ انسانی برسد.

تلمیذ: نفس ناطقه‌ای که نبوده است!

استاد: چرا نبوده است؟!

تلمیذ: یعنی نفس ناطقه با نطفه بوده است؟

استاد: نفس ناطقه، نطفه بوده است دیگر! نفس ناطقه همان نطفه است که در سیر این قضیه به اینجا می‌رسد.

صحبت ما در همین روزها در این بود که وقتی شما مسئلهٔ زمان را بردارید، تمام این حقایق خارجیه در اینجا به‌صورت یک امر ثابت درخواهد آمد؛ همان‌که قرار است راجع به آن صحبت کنیم. آن امر ثابت از یک حقیقتی که در طول این سیر، نهایتش اوست نشئت می‌گیرد ولی ما آن نهایت را نمی‌بینیم بلکه قدم اول را می‌بینیم و بعد باید برای قدم دوم که علقه است منتظر بشویم و بعد برای مُضغه منتظر بشویم و همین‌طور ﴿فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ﴾[1] باید برای دیدن اینها به انتظار بنشینیم.

حالا در خود نفس‌الأمر هم الآن این مسئله معدوم است یااینکه این مسئله در خود نفس‌الأمر محقق است؟ خدا می‌خواهد در اینجا بفرماید: آن حقیقت ثابتِ نفس‌الأمری چطور در بستر زمان و چطور در بستر مکان و چطور در بستر اعیان خارجیه مراتبی را طی می‌کند. این یک مسئله هست. از آن‌طرف ارادهٔ او هم نسبت به مسئله و امر دیگری هست. این امر به این مسئلهٔ متدرج الحصول در بستر زمان تعلق می‌گیرد. یک مطلبی هم بالاتر از این است که ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾[2] وقتی امر به مادهٔ «کُن تکوینیه» تعلق بگیرد، این «کُن تکوینیه» آن «یکُون تکوینیه» را به‌دنبال دارد و بدون اینکه این مقدمه طی شود، هردو یک اراده هست؛ یک اراده ارادهٔ از تبدّل یک صورت به صورت دیگر بدون فاصلهٔ صورت دیگر است و یک اراده [ارادهٔ] از تبدل یک صورت به صورت دیگر با طیّ آلاف مِن الصور العینیّةِ و صور الخارجیه است، هردو یکی است و هردو یک مسئله است. اتفاقاً این مسئله برای این مطرح شده است تا انسان اراده و قدرت مشیت خدا را در یک طریق نداند؛ ﴿كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ﴾.[3] ﴿كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ﴾ یعنی «فی

---

[1] . سوره مومنون (۲۳) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:
«و روی آن استخوانها گوشت پوشانیدیم و سپس او را به خلقت دیگری إنشاء کردیم.»

[2] . سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:
«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی‌که اراده کند چیزی را، به او می‌گوید هست شو، پس هست می‌شود.»

[3] . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

کلِّ دورٍ هو فی شأن» امروز به این نحو است و فردا به نحوهٔ دیگر است و هردو در واقع یکی است و این مسئله نسبت به این قضیه است.

این معجزهٔ امام هم باید در طیّ این مطالب فلسفی بیاید، این واقعه بیاید و این مسئلهٔ تجرد و اینها بیاید لذا من یک طرحی که در این مسئله دارم ـ اگر یک‌قدری و کمی از مسائل که در دست داریم تخفیف پیدا کند ـ در اینجا خلاصه به یک شکل دیگری به‌طورکلی فلسفه و عرفان نظری مطرح می‌شود اصلاً غیر از آنچه که در این ۱۴۰۰ سال مطرح بوده است یعنی یک فلسفهٔ عینی و یک فلسفهٔ ملموس که انسان این فلسفه و مبانی را با وجود خودش حس کند یعنی مشهود و وجدانی او بشود و به او اطمینان ببخشد و صرفاً مسائل خشک و جامد نباشد، چه در عرفان نظری و چه در عرفان [عملی]! منتها در مسئلهٔ عرفان نظری باید به مبانی و مدارک و مراجع‌ای مراجعه کرد که آنها مقطوع و معلوم هستند و در آنجا به هر چیزی نمی‌شود تمسک کرد و یک‌قدری قضیه‌اش مشکل‌تر و دقیق‌تر می‌شود چون در مباحث شهود و کشف و اینها می‌رود که آنجا باید ملاحظات خاصّ خودش را داشته باشد، این یک مسئله نسبت به این بود.

لزوم تحول در بیان مسائل فقهی

و اما مطلب دیگری که بعداً مورد نظر من بود و کم‌کم همین‌طور پیش آمد این بود که نسبت به مسائل فقه هم قضیه همین است یعنی وقتی که یک مرجع و مجتهدی می‌خواهد یک مسئلهٔ فقهی را بررسی کند نباید فقط صرفاً روایت را ببیند یا صرفاً یک مبنای اصولی را مدّنظر قرار بدهد یا صرفاً آیه‌ای را [بررسی کند] بلکه باید ملاک و مناط حقیقت این مبنای تکلیفیه برای این مجتهد روشن و مشخص بشود و بعد با آن ملاک بتواند در مسائل نسبت به یک مطلبی فتوا بدهد و اجتهاد کند. ولی لازمهٔ آن این است که به جوانب و اینها بتواند اطلاع داشته باشد. جای این مطلب خالی بود یعنی جای این قضیه خالی است که چطور انسان می‌تواند این مسئله را دریابد؟ انسان می‌تواند مسائل مختلفی را ببیند. فلان شخص در فلان‌جا بااینکه عالم بود این‌طور حکم کرد و در فلان قضیه طور دیگری [حکم کرد]. همین مسائل شخصیه‌ای که ما در روایات داریم و بسیاری از مواردی که ما در اخبار مشاهده می‌کنیم، اینها همه به همین قضیه برمی‌گردد یعنی به اینجا برمی‌گردد که ما فقط صرفاً یک ظهوری را می‌بینیم و یک قضیه و مسئله‌ای را می‌بینیم و بعد می‌خواهیم آن را گسترش بدهیم و از آن حکم کلی استنباط کنیم درحالی‌که اگر اطلاع داشته باشیم [این‌طور عمل نمی‌کنیم]!

ما الآن مشاهده می‌کنیم افرادی از بزرگان مثل مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هستند که اینها مطالب

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

مختلفی نقل می‌کنند و چه‌بسا متضاد! همهٔ اینها برای چیست؟! فرض می‌کنیم که همهٔ اینها درست است یعنی واقعاً این منقول صحیح بوده ولی صحبت در این است که چون توجه‌ای به فضای موجود نداشتند و با روحیات و خصوصیاتشان آشنایی نداشتند، این مسئله را به همهٔ افراد سرایت می‌دهند و می‌گویند که ما با آقا در فلان مجلس شرکت کردیم و ایشان به صاحب‌خانه گفتند: شما فلان کار را انجام بدهید. [صاحب‌خانه] سؤال کرد که اشکال ندارد؟ ایشان گفتند: نه‌خیر هیچ اشکالی ندارد! درحالی‌که در فلان‌جا می‌گویند: نه، یعنی از همین قضیه سؤال می‌شود، می‌گویند: نه، نباید انجام بدهید! خب این تناقض است! درحالی‌که در این‌گونه مطالب بنده خودم بودم، چرا از دیگری بگویم؟ بنده خودم در بسیاری از موارد بودم و می‌دیدم. الآن این موضوع، موضوعی است که شرایطی که این مسئله در آن شرایط قرار دارد، اقتضای این مسئله را می‌کند. اگر ما هم یک هم‌چنین اشرافی داشتیم در یک هم‌چنین شرایطی ما هم هم‌چنین حکمی می‌کردیم. رسیدن به این مطالب، محل و جایی برای صحبت و تأمل و اینها دارد.

جواز خراب کردن موقوفات به‌خاطر توسعهٔ حرم امام رضا علیه‌السّلام

در [رساله اجتهاد و تقلید] قضیهٔ رفتن آن عالم در مشهد ـ در زمستان بود و خودم آنجا بودم ـ که راجع به وقف و آن مساجد و مدرسه‌های خیرات‌خان که وارد در حرم و صحن و اینها شد سؤال کرد هست. ایشان این‌طور جواب دادند که وقتی زوار امام رضا علیه‌السّلام احتیاج به مکان دارند، باید این مکان برای آنها حاصل شود. طیّ المکان که نداریم تا توسعهٔ در مکان پیدا شود و این مدرسه پانصدمتر جایش را عوض کند![1] یک زلزله بیاید و زمینش را بردارد و به آنجا ببرد و یک زمین دیگری جایگزین آن شود، این را که نداریم! مدرسه سر جایش هست و الآن زوار امام علیه‌السّلام در مضیقه هستند و وقتی که در مضیقه هستند، چطور می‌شود که اینجا این زوار در مضیقه باشند و مسئله هم مسئلهٔ وقف باشد؟! یک مجتهد عادی باشد می‌گوید: آقا وقف است و حرام است، فوقش زیارت امام رضا علیه‌السّلام مستحب است!

یک کسی در یک جا بود و می‌گفت: نماز جمعه واجب است و زیارت امام مستحب است یعنی زیارت امام نروید! در یکی از این شهرهای جنوب بود. می‌گفت: زیارت امام مستحب است ولی نماز جمعه واجب است، بلند شوید و به نماز جمعه بیایید! یکی هم مسائل را این‌طوری بیان می‌کند! درحالی‌که آن کسی که به حاقّ دین رسیده باشد امام را اصل می‌داند! امام رضا اصل است و نماز، روزه، وقف، جهاد، حج، زکات و خمس فرع است! اصل امام رضاست، این اصل است! نماز و حج باید بر محوریت این اصل شکل خودش را

---

[1] . رساله اجتهاد و تقلید، ص ۴۲.

پیدا کند! امام رضا را عرض کردم نه بنده و امثال بنده، نه‌خیر! بر محوریت امام رضاست که حج، زکات، نماز و صوم باید جایگاه خودش را پیدا کند، همهٔ اینها بر محوریت امام رضا و امام زمان علیهماالسّلام است که باید [جایگاه خود را] پیدا کند و آن اصل می‌شود و همه فروعات می‌شوند! وقتی همه فروعات شد خب فرع مترتب بر اصل است و اگر در یک جا برای اصل یک حکم خاص پیش آمد، فرع هم متأثر می‌شود.

ببینید این را ایشان می‌فهمد و او دارد چه می‌گوید؟! او فقط کتاب لمعه را باز کرده است و بابُ الوقف یَحرُمُ تبدّل الوقف فی غیر الوقف الشخصی مِن موقع إلی موقع أبداً را خوانده است! دیگر هیچ‌چیزی نخوانده است، نه از امام رضا سر درمی‌آورد و نه می‌داند که... بلکه [فقط می‌گوید:] وقف دو گونه است؛ یک وقف عام داریم و یک وقف خاص؛ در وقف خاص تبدّل جایز است و در وقف عام به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه جایز نیست! خشک و جامد جلو آمده‌اند و بعد هم از آن‌طرف نگاه می‌کند و می‌بیند روایت داریم که پیغمبر فرمودند: «پارهٔ تن من در طوس هست و هرکسی او را زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود یا ثواب [حج] می‌دهند»[1] نگفته که واجب است! گفته که هرکسی [امام رضا را] زیارت کند خدا به او ثواب می‌دهد پس این مستحب است و آن تصرف در وقف حرام می‌شود، زیارت امام رضا علیه‌السّلام مستحب می‌شود! بنابراین در این‌صورت این مستحب نمی‌تواند با واجب تقابل کند پس وقف، زیارت امام رضا را کنار می‌زند! معنای کنار زدن چیست؟ نه‌اینکه معنایش این است که زیارت به‌طورکلی نیست؛ یعنی آن فضایی را که برای التجاء و رجوع مردم هست، آن فضا را سلب می‌کند و زوار در مضیقه و ناراحتی قرار می‌گیرند! واقعاً اگر الآن وضعیت حرم‌ها مثل همان وضعیت زمان شاه بود که ما می‌رفتیم، با این ارتباطات اصلاً مگر امکان [زیارت] بود؟! چطور مردم می‌توانستند از درون مسجد گوهرشاد بیایند و بروند؟! آن موقع که ما می‌رفتیم اصلاً وسایلی نبود و مردم [زیاد نبودند]، ما با چه فشاری می‌رفتیم و این فاصلهٔ بین دو صحن را طی می‌کردیم! مگر با آن امکنه و با آن طُرقات و با آن فضا امکان داشت که این جمعیت از ایران، سعودی، کشورهای دیگر و از خارج، همهٔ اینها برای زیارت امام رضا بیایند و بتوانند بروند و در فشار قرار نگیرند؟! چه کسی گفته است که زائر باید در فشار قرار بگیرد؟! باید بهترین امکانات را برای زائر امام رضا علیه‌السّلام قرار داد! باید جا داد؛ باید به زائر امام رضا مجانی جا داد! باید مجانی غذا داد! اینها برعهدهٔ حکومت اسلام است که زائر ائمه را این‌طور تجلیل کند! امام رضا کم پول ندارد، تا بخواهید پول دارد و اینها همه برای زوار و آن کسانی است که [به زیارت] می‌آیند! باید حکومت زوار ائمه را اسکان و غذا بدهد و بهداشت آنها را انجام بدهد. حالا مسافرت‌های دیگر [نیازی به این کار

---

[1] . من لا یحضره الفقیه، ج ۲، بابُ ثوابِ زیارَةِ النَّبیّ و الأئِمَّةِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم أجمَعین، ص ۵۸۵:
«و قال رَسولُ اللهِ صلّی الله و علیه وآله و سلّم: **"سَتُدفَنُ بَضعَةٌ مِنّی بِأرضِ خُراسانَ لا یَزورُها مُؤمِنٌ إلّا أوجَبَ اللهُ لَهُ الجَنَّةَ و حَرَّمَ جَسَدَهُ علی النّار".**»

نیست]؛ طرف می‌خواهد تایلند برود خب هر غلطی می‌خواهد برود بکند به جهنم! ولی برای کسی که می‌خواهد به زیارت امام رضا و امام حسین علیهماالسّلام و زیارت مکه و مدینه برود مسئله فرق می‌کند، خیلی فرق می‌کند! می‌فهمید چه می‌گویم؟! متوجه هستید؟! حاکم اسلام باید برای اینها ایجاد رفاه کند نه‌اینکه بیشتر از آنها پول بگیرد! [بگوید:] حالا که دارند [زیارت] می‌روند پس بیشتر پول بگیریم و مسائل را [سخت‌تر] کنیم. اینها باید درصدد احیاء و تعظیم شعائر ولایت قرار بگیرند چون همهٔ هستی ما صاحب الزمان و صاحب الأمر و مظاهری است که در این ولایت قرار گرفته است در بقاع ارض قرار گرفته است؛ یک مقداری در عراق و یک مقداری در اینجا؛ امام رضا، حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها، حضرت عبدالعظیم حسنی و سایر امکنه‌ای که در اینجا هست. حضرت عبدالعظیم حسنی که حضرت [در مورد زیارت ایشان] می‌فرمایند: **«مَن زار عبدالعظیم کَمَن زار الحسین بِکربلا»**،[1] این [روایت] از امام و از معصوم آمده است، این مسئله و قضیه شوخی نیست! اینها چیزهایی است که برعهدهٔ حکومت اسلام است؛ اینکه بیاید و اینها را رشد و ترویج بدهد و مسئلهٔ ولایت را در نفوس زنده کند! باید بهترین امکانات را در اختیار زوار امام رضا قرار بدهد. [قیمت] بلیطِ هواپیمای مشهد باید از همهٔ هواپیماها کمتر باشد تا افراد به آنجا بروند! می‌خواهید اضافه کنید، بلیط‌های مسافرت‌های خارج و ولنگ و وازی‌ها را اضافه کنید، هرچه می‌خواهید اضافه کنید بکنید! برای امام رضا را باید کم کرد! باید بهترین قطارها را برای مشهد قرار داد! باید بهترین اتوبوس‌ها را برای آنجا قرار داد! نه‌اینکه اتوبوس‌های [فرسوده را برای مشهد] بگذارند و آن [خوب‌ها] را برای اصفهان و شیراز و نمی‌دانم آن چیزها قرار دهند.

ببینید دیدگاه چقدر تغییر می‌کند و چقدر باید عوض شود! حالا چندتا هم زیارت نمی‌روند خب نروند! برای چندتا که آدم [این‌طور نمی‌کند]، مسئله این است! اگر برای فقیه این دیدگاه حاصل شود آن‌وقت این قضیه در همهٔ استنباطاتش فرق می‌کند، فقط اختصاص به مدرسهٔ خیرات‌خان و توسعهٔ صحن‌های امام رضا علیه‌السّلام پیدا نمی‌کند.

در همان زمان سابق یادم هست وقتی که «ولیان»[2] آمده بود و تخریب می‌کرد بسیاری از افراد علیه اینها اعتراض کردند. یک دفعه پیش مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ آمدند و گفتند که ولیان آمده و خانه‌ها و وقفی‌ها را تخریب کرده است. ایشان فرمودند: پس این صحن و سرای امام رضا چطور باید توسعه پیدا کند؟!

---

[1] . کامل الزّیارات، ص ۳۲۴، باب ۱۰۷؛ سفینة البحار، ج ۶، ص ۳۰؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۹۱:
«عَن بَعضِ أهلِ الرَّیّ قال: دَخَلتُ علی أبی‌الحَسَنِ العَسکَریّ علیه السلام فقال: **أینَ کُنتَ؟** فَقُلتُ: زُرتُ الحُسَینَ بنَ علیٍّ علیه‌السلام. فقال: **"أما إنَّکَ لَو زُرتَ قَبرَ عَبدالعظیمِ عِندَکُم لَکُنتَ کَمَن زار الحُسَینَ علیه‌السلام".**»

[2] . «عبدالعظیم ولیان» زاده ۱۳۰۴ در تهران، فوت ۱۳۷۳ در آمریکا، وزیر تعاون و امور روستاها، وزیر اصلاحات ارضی و مدتی استاندار استان خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس رضوی در زمان پهلوی دوم بود.)محقق(

از آسمان که نمی‌شود بیاید! باید زمین اضافه شود و همین زمین باید [وسیع] شود! بله، حالا به‌خاطر اینکه وابستهٔ به دستگاه بود، به او فحش هم می‌دادند! حالا اگر ما در این زمان باشیم نباید همین کار را انجام بدهیم؟! باید نفس این کار را انجام بدهیم، اگر نکنیم چه‌کار کنیم؟! پس چه توسعه‌ای پیدا کند؟! پس چگونه توسعه پیدا کند؟! بالأخره این‌هم یک مسئله است. مسائل اجتماعی و اینها که دیگر آن و این نمی‌خواهد، باید این مسائل انجام شود! این قضیه، قضیه‌ای است که به‌طور پراکنده مطرح شده است.

شرایط امام جمعه

من یک هم‌چنین طرحی را دارم ولی نخواستم در کتاب صلاة جمعه مرحوم آقا ـ چون بالأخره اولین چیز [چاپ] بود و برای ایشان بود ـ این قضیه را اعمال کنم لذا حواشی که در آنجا زدم، همه فقط صرفاً حواشی فقهیه هست. البته در لابه‌لای آن‌هم اگر ببینید مسائل مربوط به آن چیزها مطرح شده است؛ امام جمعه باید چه بگوید و چه مسائلی را مطرح کند و در مسائل اخلاقی چه باید بگوید، آنجا یک مطالبی را خلاصه گفتیم که [امام جمعه] باید مستقل باشد و از خودش باید چیز کند و نباید مطلبی را بر او تحمیل کرد بلکه باید خودش از روی فهم خودش و از روی اطلاع خودش آنچه را که صلاح می‌داند؛ صلاح افراد و صلاح جامعه و صلاح ابقاء حکومت اسلام می‌داند را بیان کند. آنجا مطالبی را عرض کردم[1] ولی باز خیلی جای صحبت داشت که حالا من آنها را برای بعد گذاشتم.

کیفیت سیر استنباط و اجتهاد

اگر خدا توفیق بدهد. این نکته‌ای را که عرض کردیم در اجتهاد و تقلید مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که در دست [چاپ] داریم اعمال می‌کنیم البته اینجا هم جایش خیلی زیاد است منتها حالا إن‌شاءالله تا خدا چه موقع به ما این توفیق را بدهد که بتوانیم. واقعاً این مسئلهٔ اجتهاد و تقلید خیلی فکر مرا گرفته است و با توجه به سایر کارها و مسائل دیگر همین‌طور مانده است و حالا دیگر اگر خدا بخواهد این را بیان کنیم. خیال می‌کنم این به این نحوه و به این کیفیت یک تلنگری خواهد زد و شاید یک تکانی به نحوهٔ سیر و کیفیت سیر استنباط و اجتهاد بدهد و از نقطه‌نظر کیفیت اطلاع مجتهد بر مبانی و ورود در مطلب که از کجا وارد شود و ورودی کجا باشد و خروجی کجا باشد خیلی تأثیر دارد. یک‌دفعه ممکن است بیان یک قضیه و یک حکایت به‌طورکلی در مقام استنباط برای آن مجتهد اصلاً نتیجه را چیز دیگری حاصل کند و بعد هم دیگر ولنگ و

[1] . ترجمه صلاة جمعه، ص ۵۱.

وازی‌ها و اینها این‌قدر به‌وجود نمی‌آید و کار کمی حساب و کتاب و نظم پیدا می‌کند.

تلمیذ: به فرمودهٔ شما براساس شرایط وارد شده است مسئله‌ای که برای ما اتفاق می‌افتد یا خواهد افتاد باز هم لا تعد و لا تحصیٰ است چگونه انسان می‌تواند قضایای کلیه را با محدودیت مدارک برای تمام اینها استخراج کند؟

استاد: **«الأمور مَرهونةٌ بِأوقاتِها»**[1] ... تکالیف و خود همین استنباط هم یکی از همین [امور] هست، مرهون به استعداد و اطلاع خود شخص هست. ما که نمی‌گوییم که معصوم هستیم، ما می‌گوییم: به قدر امکان نسبت به آن حقایق و حوادثی که در بیان این تکلیف از ناحیهٔ امام علیه‌السّلام دخیل بوده است اطلاع پیدا کنیم، ما می‌خواهیم این را بگوییم. و اما اینکه در نفس ملکوتی امام علیه‌السّلام چه می‌گذشته است، ما که خبر نداریم امام برای چه این مطلب را فرموده‌اند و چه علتی داشته است که در اینجا این حکم را کرده‌اند، به آن میزانی که فرد بتواند اطلاع پیدا کند و برای او اطمینان پیدا بشود! اگر اطمینان پیدا نشد نباید بگوید، مگر مجبور است استنباط کند؟! چه کسی گفته است که هرشخصی که وسائل را باز می‌کند، برای مردم فتوا بدهد؟! تمام اینها فرض بر این است که انسان اطمینان قلبی پیدا کند بر اینکه این حکم و نتیجه‌ای که به آن رسیده است، نتیجهٔ موافق با آن مکنون امام بوده است. حالا برحسب آن فهم و سیر وجودی خودش! لعلّ اینکه بعداً این مسئله تغییر کند و بعد با گذشت زمان و پخته شدن بیشتر، دوباره رأیش تغییر پیدا کند. پس این‌همه اختلاف در فتاوا که هست برای چیست؟!

تلمیذ: آنها که این قاعده را قبول ندارند!

استاد: خب ما هم همین‌طور و ما هم برحسب همین! اگر ما بر همهٔ امور اطلاع داشتیم دیگر حکم لا یتغیّر خواهد بود ولی نه، مجتهد با وضع فعلی و با شرایط فعلی و با نقائص فعلی، این چه روشی است؟ آیا روشی است که تابه‌حال بوده است یا این روش است؟ این روش أقرب است، من نمی‌گویم که این صددرصد منطبق هست بلکه می‌گویم: این أقرب به واقع است و این چیزی است که تابه‌حال نبوده است یعنی در کتب فقهی از اول فقط از کتاب طهارت تا آخر دیات این حکم را نقل می‌کند و فتوا را نقل می‌کند و بعد هم استدلال می‌کند حالا چه شرایع باشد، چه جواهر باشد، چه لمعه باشد، چه خلاف باشد یا هرچه می‌خواهد باشد این است که امام این را فرموده‌اند و فلانی این را می‌گفته است و مسئله این است! فقط نفس تکلیف و نفس حکم در این کتاب‌ها گفته می‌شود، خشک! این کتاب و این روایت، حالا یا روایات متضاد نقل می‌شود یا نمی‌شود. تازه در جواهر همه را هم نمی‌آورد و بعضی‌ها را می‌آورد، ایشان (صاحب جواهر) گزینشی نقل می‌کند و بعد هم با آن کیفیت خیلی ناقصی که خودتان می‌بینید که دیگر چطوری وارد مسئله می‌شود، در همان جایی که جای عمق دادن است یک‌دفعه می‌گوید: و الله العالم و مسئله را تمام می‌کند و می‌رود و با یک تشکیکی قضیه

---

[1] . عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۹۳.

ختم می‌شود ولی اگر قرار باشد بر اینکه یک فقیهی بخواهد باب الطهاره بنویسد دیگر در آنجا فقط یک روایت نقل نمی‌کند بلکه در آنجا وضعیت و کیفیت طهارت و آنچه که راجع به آن آمده است [را می‌آورد] که در همان طهارت و کسب طهارت و نظری که امام علیه‌السّلام نسبت به طهارت دارد خیلی مسائل هست؛ موارد مختلف، کیفیت انفعال شیء که قلیل باشد، غیر قلیل باشد، از مایع‌ها باشد و کیفیت میعان. مثلاً اگر مایعی باشد یک فضله در آن بیفتد، همهٔ مایع نجس می‌شود یا فقط یک محدودهٔ خاص نجس می‌شود؟ میزان میعان باید چقدر باشد؟ آیا قابل تسرّی است؟ حالا این فقط طهارت است، چیزهای دیگر که حالا خیلی چیزهای مهمی است که انسان با توجه به برداشت امام از مسائل مختلف در باب طهارت به‌دست بیاورد که اینکه حضرت می‌فرماید: انفعال، منظور از انفعال چیست؟ منظور از قلیل بودن چیست؟ منظور از میعان چیست؟ میزان غلظت میعان به چه نحو است؟ اینها همه چیزهایی است که یک‌دفعه ممکن است مسئله برای انسان یک حکم خلاف آنچه که تابه‌حال مطرح بوده است را حاصل کند و این به چه می‌ماند؟ این وابسته به این است که انسان نسبت به قضایا، حوادث، پدیده‌ها، مطالب [چگونه عمل کند و] خودش و کیفیت برخورد بزرگان با این‌گونه مطالب به چه نحو و به چه کیفیت است؟ مسئله این است!

الآن اگر یک فضله در آب بیفتد همه می‌گویند: آب نجس است و برنج هم نجس است چون این در همه سرایت کرده و تمام شده رفته است! درحالی‌که در واقع قضیه این‌طور نیست و فقط یک محدودهٔ خاصّ خودش را دارد و بقیه پاک است. حالا به‌دست آوردن این مسئله [مهم است]! گاهی اوقات انسان ممکن است خودش از یک مسائل شخصی به یک نتایجی برسد و از تجربیات شخصی خودش با افراد به این مسئله برسد. پس آن‌وقت نشان می‌دهد که آنچه که در روایات هست که اگر دارد: همه نجس است، آن چیز دیگری بوده است. و عین اینکه ما الآن داریم مشاهده می‌کنیم نبوده است، آن یک ضربان و انتشاری داشته و چیز خاصی نبوده است. این بینش و انبساط فکر به‌واسطهٔ یک اشرافی به‌وجود می‌آید که این اشراف، ملزوم اطلاع بر حوادث و قضایایی است که در ارتباط با این مطلب می‌تواند قرار بگیرد.

تلمیذ: این دیگر فوق کلام امام است!

استاد: نه نه، عین کلام امام است! کلام امام در این زمینه بوده است، ما کلام امام را نفهمیده‌ایم!

تلمیذ: شما اصالة الإطلاق با وجود مقدمات حکمت را جاری نمی‌کنید!

استاد: یکی از مقدمات حکمت عدم البیان است درصورتی‌که ما می‌گوییم: در آنجا بیان هست منتها بیان از دیدگاه شما مخفی است. وقتی که در قضیهٔ علی بن یقطین امام علیه‌السّلام به او دستور می‌دهند که به این کیفیت عمل کن،[1] شما در اینجا چه مطلبی را استنباط می‌کنید؟ افراد دیگر باشند می‌گویند: یک واقعهٔ شخصیه

[1] . مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۸۸؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۷۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سیره

است، از آن‌طرف هم او موسی بن جعفر علیهماالسّلام است و ما نه اطلاع داریم و نه هیچی، در اینجا تقیه است و تقیه هم خلاف ما أنزل الله است و ما أنزل الله فقط برحسب آن است که شیعه دارد انجام می‌دهد و در آنجا به‌خاطر حفظ دماء، امام بر خلاف ما أنزل الله به‌نحو موقت در اینجا حکم خلاف را تشریع فرموده است! وقتی که آن مسئله تمام شد، آن به حالت اول و به کیفیت اول برمی‌گردد، این آنچه گفتیم. و دیگر قابل تسری و قابل چیز نیست و این مسئله مربوط به امام است.

اگر در همین مسئله دیدگاه شما نسبت به این مسئله تقویت شد، اصلاً خودتان می‌توانید موارد دیگری را استنباط کنید! نه فقط در اینجا، در فلان قضیه فلان زن می‌خواهد فلان کار را انجام بدهد، [می‌گویید:] حالا در این موقعیت اشکال ندارد! فلان مرد، می‌خواهد فلان کار را انجام بدهد، [می‌گویید:] در اینجا عیب ندارد! اینکه دیگر علی بن یقطین و هارون نیست. مجتهد با توجه به آن ملاکی که در کیفیت وضو به‌دست می‌آورد، در اینجا خود او می‌تواند مواردی را که اگر امام علیه‌السّلام هم بودند این‌طور دستور می‌دادند، او می‌تواند به آنجا برسد البته باید نسبت به این قضیه اطمینان پیدا کند.

تلمیذ: فرقش با قیاس کمی خطرناک می‌شود!

بررسی مسئلهٔ عرف

استاد: آنجا دیگر بله، آنجا دیگر باید در این مسئله مراعات کرد و به آن ملاک رسید و بعد از اینکه انسان به آن ملاک رسید، می‌تواند این مسئله را با قیاس فرق بگذارد و جدا کند، اگر برسد! لذا قبل از اینکه به آنجا برسد نمی‌تواند انجام بدهد من نگفتم که ...! لذا گفتم که هرکسی نمی‌تواند وسائل را باز کند و فتوا بدهد ولی کسی که این مجرا و این جریان را طی کند با این سرمایه‌ای که دارد و با حفظ آن اصول، می‌تواند به آن اطمینان برسد.

تلمیذ: و لو عرف این را متوجه نشود! مثلاً از لحاظ باطنی کسی به آن اتحاد وجودی با امام رسیده است و می‌گوید: من مطمئن هستم که این منصوصُ العلة است و علت حکم برای من این است ولو اینکه عرف برداشتی از این روایت ندارد!

استاد: [عُرف برداشتی از این روایت] نکند!

تلمیذ: آن مسئله شخصی نمی‌شود؟

استاد: نه!

تلمیذ: این استنباط ماست چون من به یک مقام عرفانی [رسیده‌ام]!

استاد: خود عرف این را از ما می‌گیرد! ما داریم برای عرف تکلیف تعیین می‌کنیم. عرف براین‌اساس

صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی، ص ۱۰۷.

جلو آمده و به اینجا رسیده است. مثلاً الآن در عرف قبل از اینکه ما بخواهیم این مسائل را این‌طور واضح مطرح کنیم، عرف از مسئلهٔ کافر چه می‌فهمد؟ از مسئلهٔ طهارت نصاریٰ چه می‌فهمد؟ ما این را برای آن تعیین کردیم!

زمان شاه شخصی یک مسیحی در منزل آورده بود، وقتی مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌خواست برود، [آن شخص] آرام به مرحوم آقا گفت: آقا دستتان را آب بکشید مثلاً مصافحه کرده بودند. این آدمی که [مغازه‌دار] است چه می‌فهمد؟! این عرف است و ما برای این عرف تعریف کردیم که مسیحی و یهودی نجس است! وقتی که ما فرهنگ را عوض کنیم، عرف هم عوض می‌شود و دیگر هم‌چنین فرهنگی نخواهد داشت.

تلمیذ: فرمایش سابق شما بر این بود که احکام باید براساس عرف صادر شود.

استاد: نه این مسائل عرفی آن‌طور نیست، آن دوتا است! مفاهیم عرفی و سلاست آن و همان متفاهم و اینها، چون رسول خدا صلّی الله و علیه و آله و سلّم با عرف صحبت می‌کند. این قضیه فرق می‌کند، این ملاک احکام است.

تلمیذ: آیا عرف در تشخیص موضوع مثل تشخیص جرم مجرم دخالت دارد؟

استاد: بله!

تلمیذ: پس نظر حضرت‌عالی غیر از آن چیزی هست که الآن مرسوم است؟

اهمیت مسائل فقهی در اعراض و دماء و نفوس

استاد: بله! اصلاً خیلی مسائل زمین تا آسمان تغییر می‌کند! زمین تا آسمان تغییر می‌کند! قضیه فقط به نماز و روزه ختم نمی‌شود بلکه به دماء و نفوس و أعراض برمی‌گردد. آنجاها را می‌خواهیم چه‌کار کنیم؟ صاف بگوید: فلانی اعدام! یعنی چه اعدام شود؟! تا یک حرف می‌زند، [می‌گویند:] مرتد و محارب است. یعنی چه؟! این ﴿ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ﴾[1] از کجا درمی‌آید؟! ﴿يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ﴾ لا يُحاربونی! و همین مسائل است که صدای همه درآمده است! خیلی قضایا ...! هرکسی دارد فتوا می‌دهد! هرکسی دارد نظر می‌دهد! هر کسی حکم تعیین می‌کند! طرف ریش روی صورتش درنیامده است و دارد حکم بیان می‌کند و فتوا می‌دهد!

الآن یکی از مسائلی که هست این است که دو نفر بیایند کار خلاف انجام بدهند و به شما بگویند. آن می‌گوید: بله و این‌هم می‌گوید: بله، می‌گوییم: این خودش دارد أربعَ مَرّات اقرار می‌کند و برای خدا یعنی از ترس قیامت این کار را می‌کند! مثل آن زنی که پیش امیرالمؤمنین رفت،[2] کسی مجبورش نکرده بود خودش

---

[1] . سوره مائده (۵) آیه ۳۳:

ترجمه: «کسانی که با خدا [و پیامبر] نبرد می‌کنند.» (محقق)

[2] . الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب آخر منه، ص ۱۸۶.

رفت ولی امیرالمؤمنین نگاه می‌کند و می‌بیند که این عقوبت برای این نیست و به این سیما نمی‌خورد! این آن چیزی است که مجتهد باید بفهمد که این قیافه به این می‌خورد یا نمی‌خورد! گرچه آمده، گرچه خودش تقاضا کرده، گرچه خودش اقدام کرده است و گرچه خودش طلب می‌کند! یا آن جوانی که آمده و می‌گوید: مرا از آتش رها کن![1] اینها چیزهایی است که اگر ما باشیم می‌گوییم که چهار مرتبه خودش آمده و شهادت داده است! دفعهٔ چهارم هم که واجب است او را عقاب کنیم. اما اگر من باشم یکی از این موارد اگر بیاید [بگوید:] فلان است. باید یک نگاه کنیم و دوتا کلمه صحبت کنیم. به او این را می‌گویم که این‌دفعه اگر آمدی و خواستی شهادت بدهی، تو را حد می‌زنم! اصلاً من او را از ادای شهادت نگه می‌دارم که به دفعهٔ دوم نرسد! نه‌اینکه حالا بلند شو برو، این حرف‌ها چیست که می‌زنی! چون ممکن است کار دست خودش بدهد و بعداً یک جای دیگر برود و فلان کند و چه‌کار کند یا مسئله را یک‌طور دیگر [مطرح کند.] چهار دفعه هم شهادت داده است، خب چهل دفعه شهادت بدهد! وقتی که این بر او مترتب نیست، چهل دفعه هم شهادت بدهد! دیگر هرچه می‌خواهد انجام بدهد و اصلاً در روزنامه چاپ کند. [می‌گویم:] برو بابا! چرا؟ چون باید دید که این در چه وضعیتی بوده و حالش چه بوده و چه جهتی برای او پیش آمده است؟ توانسته خودش را کنترل کند یا نتوانسته است؟ آقا زمین تا آسمان مسئله هست! همین‌طوری هر کسی را که کاری انجام بدهد نمی‌زنند و نمی‌کشند! قضیه به همین راحتی که نیست.

اینها آن چیزهایی است که از لابه‌لای مطالب و تاریخ و ارتباط انسان با بزرگان به‌دست می‌آید؛ توضیحاتی که ممکن است بعضی از بزرگان بدهند و وقایعی که ممکن است نقل کنند و تجربه‌ای که ممکن است برای انسان پیدا شود. اصلاً یک‌دفعه می‌بینی فهم یک فقیه نسبت به یک مسئله یک طور دیگر و یک قسم دیگر است و من می‌دانم مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مطالبی داشتند که حتی تا آخر عمر هم بیان و اظهار نکردند و من هم نگفتم! منتها اگر زمینه‌ای پیدا بشود یا مثلاً یک چیزی [شاید بیان کنم]!

اینکه وقتی حضرت تشریف می‌آورند، [می‌گویند:] **«یأتی بدینٍ جدید»**[2] به‌خاطر همین قضیه است که طرف یک طور دیگر فکر می‌کرده است و حالا می‌بیند که یک طور دیگر است.

أللهم صل علی محمد و آل محمد

---

[1] . همان، ص ۲۰۱.

[2] . بحار الأنوار، ج ۵۲، باب ۲۵: علامات ظهوره صلوات الله علیه ...، ص ۲۳۱.